



بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی در دیدار نمایندگان مجلس شورای اسلامی - 7 / خرداد / 1382

بسم الله الرحمن الرحيم

به برادران و خواهران محترم - نمایندگان مجلس شورای اسلامی - خوشامد عرض می‌کنم. جلسه صمیمی و خوبی است. اگرچه حضور دوربینهای متعدّد و گزارشهای خبری، الزاماتی را بر من و شما تحمیل می‌کند، ولی جلسه بحمدالله، صمیمی و برخوردار از همدلی است. به همه شما برادران و خواهران به خاطر تلاشهایی که در مجلس شورای اسلامی و به اقتضای مسؤولیت نمایندگی می‌کنید - که بخشی از آنها را جناب آقای «کروبی» امروز در صحبت‌هایشان بیان کردند - خسته نباشید عرض می‌کنیم. از شخص جناب آقای کروبی هم به خاطر تلاش دشواری که در مسؤولیت مدیریت مجلس دارند و زحماتی که این مدیریت بر ایشان تحمیل می‌کند، صمیمانه تشکر می‌کنیم و به ایشان هم خسته نباشید عرض می‌گوییم.

به ذهنم می‌رسد که عرایض خودم را با این آیه شریفه آغاز کنم که می‌فرماید: «بسم الله الرحمن الرحيم. هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم و الله جنود السموات و الارض و کان الله علیما حکیما».

چون تلاش جریانهای سیاسی ضدّ جمهوری اسلامی و ضدّ این حرکت عظیم اسلامی ملت ایران و ملت‌های منطقه - این جریان تبلیغاتی عظیمی که امروز به راه انداخته‌اند - در جهت ایجاد تلاطم - هم تلاطم‌های اجتماعی و هم تلاطم روحی - است؛ یعنی دلها را مضطرب کردن، نگران و ترسان کردن که امروز سیاست کلی امپراتوری خبری در دنیا این است و تازگی هم ندارد - نه نسبت به ما در این بیست و چند سال و نه نسبت به جریان حق در طول تاریخ اسلام از اوّل تا امروز - لذا ملاحظه می‌کنید یکی از مطالبی که در قرآن روی آن به عنوان یک موضوع منفی تکیه شده، «مرجفون» است؛ یعنی همان کسانی که سعی می‌کنند دلها را مضطرب، پریشان و ملتهب کنند و دلهره ایجاد نمایند. آن روز این آیه شریفه را برای دوستان دیگری که این جا بودند، خواندم: «الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فأخشوه». در مدینه پیغمبر جنجال درست می‌کردند که: «جمع شده‌اند و می‌خواهند پدرتان را دریاورند! از بین رفتید، نابود شدید؛ تمام شد». آیه قرآن نازل شد که وقتی یاوه‌گویان و هرزه‌گویان و ضعیفان چنین فضایی را ایجاد می‌کنند و این میکروب و ویروس خطرناک ترس را در فضا می‌پراکنند، مؤمنان کسانی هستند که «فزادهم ایمانا»؛ ایمانشان بیشتر می‌شود. «و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل». این «حسبنا الله و نعم الوکیل» متعلق به این جاست. یعنی در مواجهه با تلاطمی که دشمن می‌خواهد به وسیله امواج تبلیغاتی و روانی خود ایجاد کند، آرامش دارند. همان «سکینه» است: «هو الذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین»؛ خدای متعال آرامش به دل‌های مؤمنین داد: «لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم»؛ برای این که ایمانشان هم تقویت شود. واقع قضیه هم همین است.

در شرایط مرعوب شدن، ترسیدن، مضطرب شدن، متلاطم شدن، حتی باورهای قطعی انسان هم از یاد می‌رود. انسان مرعوب، این طور است. «جبن»، هم عقل را از کار می‌اندازد، هم عزم را. انسان مرعوب و جبان، نه درست می‌تواند فکر کند، نه درست می‌تواند عزم و اراده خودش را به کار بیندازد؛ دائم یک قدم به جلو برمی‌دارد و یک قدم به عقب. این است که پیغمبر اکرم به امیرالمؤمنین در آن وصیت معروف خود فرمود: «ولاتشاورنّ جبانا. لأنّه یضیق علیک المخرج»؛ با آدم جبان و ترسو در هیچ کاری مشورت نکن، زیرا که گریزگاه و دریچه فرج را بر رویت می‌بندد. انسان وقتی که مرعوب نیست، می‌تواند درست فکر کند، درست تصمیم بگیرد و از این مانع عبور کند؛ اما وقتی مرعوب شد: «یضیق علیک المخرج»؛ به بکنم، نکنم دچار می‌شود و خود را دست بسته تسلیم می‌کند. این است که «سکینه» خیلی مهمّ است.



تعبیر «سکینه» در سوره مبارکه «الفتح» - «انا فتحنا لك فتحاً مبیناً» - عجیب است که متعلق به این سوره است و سه مرتبه در این سوره عنوان «انزال السکینه» بر دل مؤمنین تکرار شده است. یکی از آزمایشهای تلخ و دشوار مسلمانان همین قضیه مربوط به «اتا فتحنا» بود که پیغمبر اکرم بر مبنای سیاستی صحیح و الهی، تصمیم گرفت به سمت مکه راه بیفتد؛ مکه ای که دو سال قبل از این موضوع، مدینه را محاصره کرده بود و می خواستند پدر مردم را در بیاورند. جنگ با آن شرایط سخت پیش آمد و به خون پیغمبر و یاران او تشنه بودند. پیغمبر فرمود ما می خواهیم به عمره برویم. به مسلمانان هم فرمود بیایید تا برویم. عده ای ترسیدند و گفتند پیغمبر به مدینه بر نمی گردد؛ ناپود شد؛ از بین رفت. این ماجرای «انزال السکینه» مربوط به این جاست که خدای متعال آن چنان دلهای مؤمنان را آرام کرد که رفتند و با دشمن مواجه شدند و با پیروزی کامل برگشتند. در واقع همان چیزی که پیغمبر می خواست، تحقق پیدا کرد.

«سکینه» ناشی از اعتماد و حسن ظن به خداست. وقتی شما هدف درستی را انتخاب می کنید و در راه آن هدف به تلاش می پردازید، خدای متعال در این جا وعده نصرت داده است؛ بروبرگرد هم ندارد. يك وقت هست شما هدف و آرمان را غلط انتخاب کرده اید؛ يك وقت هست هدف و آرمان را درست انتخاب کرده اید؛ اما تحرکی ندارید و تلاش و مجاهدتی نمی کنید. این جا انتظار کمک الهی بی مورد است. مسلمانان اهداف و آرمانهایشان اهداف و آرمانهای خوبی بود؛ اما قرنهای به خاطر این که تحرکی در آنها وجود نداشت، توسری خوردند. الان هم هر جایی که می بینید مسلمانان دچار تحقیر و تذلیل می شوند، به خاطر همین عدم تحرک و عدم مجاهدت است، والا آن جایی که هدف درست باشد، مجاهدت هم باشد، نصرت الهی هم قطعاً هست. البته نصرت الهی به معنای این نیست که آزمایشهای دشوار و سخت نیست؛ چرا: «و لنبلوكم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات»؛ اینها هست و همه اینها در سر راه مبارزه وجود دارد؛ اما «و بشر الصابرين». صبر یعنی ایستادگی؛ تداوم راه؛ این مورد بشارت الهی است؛ یعنی پیروزی نصیب خواهد شد.

در دوران مبارزه، بسیاری از شما در میدان بودید. همه می گفتند مشت است و درفش، چرا بیخود می جنگید و مبارزه می کنید؛ فایده ای ندارد. حقیقتاً هم دستگاه پلیسی رژیم طاغوت، دستگاهی نبود که به آسانی بشود با آن مبارزه کرد. آن قدر از این داعیه داران و خیلی از کسانی که تحلیلهای مارکسیستی و روشنفکری و ادعا و حرف داشتند، وقتی آن زندانها را دیدند و شکنجه هایش را حتی بسیاری ندیدند، بلکه فقط شنیدند، از وسط راه برگشتند و خودشان را تسلیم کردند! اما بسیاری هم ادامه دادند؛ حرکت کردند و آمدند. اولین برکت حرکت آنها این بود که خدای متعال صدق آنها را بر مردم آشکار و علنی کرد؛ راه آنها را درست نشان داد و مردم با آنها همراه شدند. وقتی مردم همراه شدند، همه چیز درست خواهد شد. مهم این است که آن مجموعه مبارز مصمم، صداقت خودشان را در پیمودن راه اثبات کنند و نشان دهند که صادقانه دنبال این معنا هستند. آن وقت خدای متعال نصرتش را خواهد فرستاد. در نهج البلاغه هست که: «فلما رأى الله صدقنا»؛ وقتی خدا صداقت ما را دید؛ دید ما راست می گوئیم و به دنبال دنیا و پول و هوی و هوس نیستیم، «انزل بعدونا الکیت و انزل علينا الثّور»؛ ما را پیروز کرد و دشمنان ما را سرکوب نمود. این، در مبارزات ما هم بود و در این بیست و سه چهار سال هم همین موضوع بوده است و هیچ وقت نبوده که روی کشور و دولت فشار نباشد.

برادران و خواهران عزیز! شما نماینده مجلس هستید و سیاسی؛ وسط میدانید. شاید برای بسیاری از شما توضیح واضح باشد، لکن حقیقت قضیه این است که امروز آنچه آمریکا - که حالا در نوک پیکان تهاجم به انقلاب و حرکت اسلامی، امریکاست - از ملت ایران می خواهد، مسأله سلاح کشتار جمعی و حقوق بشر و حکومت دموکراسی و ... نیست، بلکه آنچه آنها از ملت و مسؤولان کشور می خواهند، تسلیم شدن در مقابل اراده ابرقدرتی امریکاست. جز این چیز دیگری نیست، والا اینها به دموکراسی تمایل دارند؟! امروز دموکراسیهای مورد قبول و اعتراف امریکا چه



کشورهایی هستند؟ اگر کشورهایی که دولتهای قانونی و برآمده از انتخابات مردم دارند، يك قدم از آنچه که مجموعه نیروهای نظامی می خواهند و فکر می کنند و به آن معتقدند، تخطی کنند، نیروهای نظامی مانند عقاب بالای سرشان می آیند و آنها را مثل کبکی شکار می کنند و کنار می گذارند. مگر این طور نیست؟ به اطراف خودتان نگاه کنید! چه زمان معتقد به دموکراسی اند؟! اینها دموکراسی را به عنوان يك شعار ذکر می کنند، خودشان هم می دانند که مردم دنیا می دانند؛ منتها سیاست تبلیغات در دنیا به گفتن و باز گفتن و تکرار کردن است؛ این سیاست تبلیغاتی و پروپاگاندای رایج در دنیا است. باید بگویند؛ تکرار کنند؛ تکرار کنند، بالاخره در بخشی از مردم اثر می کند؛ لاقلاً مردم عادت می کنند که بشنوند؛ والا اینها دنبال مردمسالاری نیستند. بسیاری از رژیمهای مورد علاقه اینها اصلاً معنای رأی مردم را نمی دانند و مردمشان هم به هیچ وجه نمی دانند که رأی دادن و انتخاب مسؤول در کشور یعنی چه و به آنها هم هیچ اعتراضی ندارند! وقتی که جمهوری اسلامی را با این همه انتخابات، با این همه حضور مردم در صحنه های مختلف، با این همه نشانه ها و نمادهای مردم سالاری که در این کشور هست که در کمتر کشوری در دنیا وجود دارد - ارتباط مسؤولان با مردم و همدلی شان با آنها، پشتیبانیها و عواطف مردم و عشق و علاقه وافر آنها به مسؤولان - به نداشتن مردم سالاری و استبداد و دیکتاتوری متهم می کنند، معلوم است که مرادشان چیست.

مسأله اینها دموکراسی و سلاحهای کشتار جمعی نیست؛ چون خود اینها منطقه را از سلاح پُر کرده اند. شما به حکومت صهیونیستی که مظهر کامل تولید و انباشت سلاحهای اتمی و کشتار جمعی است، نگاه کنید! جاهای دیگر هم که همین طور است. به حکومت صدام همینها کمک کردند و موشکهای با بُرد هزار و هزار و پانصد کیلومتر و وسایل شیمیایی را یا برایش ساختند و یا کمکش کردند که ساخت؛ در حالی که می دیدند و می دانستند که در عراق استبداد کامل حکمفرماست. مسأله امریکا این است که می گوید: «ملت ایران! حکومت و حاکمیت ملی و ارزشهای مورد قبول و احترام خودتان را رها کنید و از آنها دست بردارید!» وقتی این ارزشها و حاکمیت ملی متکی به قانون اساسی و عملکرد خوب این بیست و چند سال جمهوری اسلامی از بین رفت، معنایش این است که امریکاییها بتوانند همان سلطه ای را که در دوران طاغوت بر این کشور داشتند، پیدا کنند، که مطلقاً به کمتر از این هم قانع نیستند. البته بین آنچه که به نظر آنها بد و بدتر است، بد را انتخاب می کنند؛ يك نفر را بر نفر دیگر، يك جناح را بر جناح دیگر و يك حرف را بر حرف دیگر گاهی ترجیح می دهند، که امروز همه چیز روشن شده است؛ اما به مجرد این که چیزی برخلاف نظر آنها از هر گوشه ای صادر شود، موضعگیری شان را علنی می کنند. امروز که امریکاییها با غرور - و به نظر من غرور احمقانه؛ حقیقتاً آنچه که امروز امریکاییها دچارش هستند و بالاخره سیلی آن را هم خواهند خورد، غرور احمقانه است - خیلی از حرفهایشان را صریح می زنند، بعد از بیانیه ای که رئیس جمهورمان آقای خاتمی دادند - و در آن مواضع اصولی خود را آشکار کردند که البته برای ما چیز تازه ای نبود، چرا که ایشان را می شناسیم و همیشه مواضعشان را می دانستیم - و در آن ایشان ایستادگی خود را بر مبانی اسلامی و نفرت و شکوه عمیقشان را از رفتار متکبران امریکا نشان دادند - که همه شنیدید - آنها و همه مراکز تبلیغاتی دنیا علیه این بیانیه موضع گرفتند، در حالی که اینها همان کسانی بودند که در مواردی که لازم می دانستند، از ایشان حمایت و تأییدشان هم می کردند! مسأله آنها مسأله این شخص و آن شخص و این جناح و آن جناح نیست، بلکه مسأله این است که در این جا يك حاکمیت برخاسته از مردم - علی رغم آنها - به وجود آمده که مبتنی بر ارزشهای خود این مردم است، نه ارزشهای مورد خواست آنها؛ ارزشهای غربی، تحمیلی و وارداتی.

من نمی خواهم ادعا کنم که چه دولت، چه مجلس و چه مسؤولان گوناگون در طول این چندساله به همه وظایفشان عمل کرده اند و در همه جا موفق بوده اند؛ نه، اما حرکت کلی از قوای مقننه، مجریه، قضاییه و مسؤولان کشور، به سمت تحکیم این پایه ها بوده است. در این که شکی نیست. آنها همین را نمی پسندند و این، همان مطلبی است



که آنها نمی خواهند. قدرت و حاکمیتی متکی به آراء مردم در این کشور شکل گرفته که نه فقط این منطقه از جهان را از دسترس آنها دور نگه داشته و منافع آنها را در این جا تعطیل کرده، بلکه این موج در همه دنیای اسلام آنها را تهدید می کند. این مسأله واضحی است.

من بعد از سفر آقای خاتمی به لبنان به ایشان گفتم شما به هر کشور اسلامی بروید، اگر بگذارند، همین استقبالی که در لبنان از شما شد، در آن کشور هم انجام خواهد گرفت. واقعیت هم همین است. کدام رئیس جمهور از کدام کشور وقتی به یک کشور بیگانه سفر می کند، مردم این طور نسبت به او اظهار شور و شوق می کنند؟! این در همه ادوار مخصوص جمهوری اسلامی است. سفری که بنده در زمان ریاست جمهوری به پاکستان کردم، دنیا را متحیر کرد؛ سفری که آقای هاشمی رفسنجانی در دوره ریاست جمهوری اش به سودان کرد نیز همه دنیا را متحیر کرد. اینها موضوعهای شناخته نشده ای در عرف بین المللی است؛ چنین چیزی وجود ندارد. شما یک مورد نشان بدهید؛ یک مورد دیگر وجود ندارد که رئیس یک کشور به کشور بیگانه ای برود و آحاد مردم آن کشور سینه چاک بیابند؛ ماشین را بیوسند، محاصره کنند، شعار بدهند، دست بلند کنند، عکس بلند کنند. اینها فوق العاده است و نشان دهنده امتداد وجود شما در دنیاست.

بعضیها خودشان را کوچک می شمارند؛ بعضیها نیروی خودشان را ندیده می گیرند؛ بعضیها آن استعداد و حرکت و انرژی عظیمی را که در درون این ملت و دستگاه مدیریت این کشور - از مجموعه قوا - وجود دارد، دست کم می گیرند. این هم جزئی از تبلیغات دشمن است. همه هدف تبلیغات دشمن این است: «بدبخت شدید! بیچاره شدید! از بین رفتید؛ تمام شد!» این تبلیغات مربوط به امروز هم نیست؛ سالهاست همین مطالب را تکرار و ترویج می کنند - و من حالا نمونه های متعددی در ذهن دارم که یادم است؛ اما نمی خواهم وقت را به این مسائل بگذرانم - و هدف هم چیزی جز این نیست که شما را وادار کنند تا از موضع خود عقب نشینی کنید. این موضع، مسأله غربی نیست؛ موضعی منطقی و صحیح است. شما ملت و جمعیت و هیأت حاکمه ای هستید که حاکمیتی بر اساس اراده ملت تشکیل داده اید و حرف خودتان را می زنید، راه خودتان را می روید، آرمانهای خودتان را می طلبید، که بدیهی است آنهایی که حیات و بقا و افزایش حجمشان به این است که از ملتها بکنند، طبعاً منتفع نمی شوند؛ متضرر می شوند؛ بنابراین با این حرکت مخالفند. این، بدیهی، ضروری و روشن است و به همین دلیل می خواهند طرف خود را وادار به عقب نشینی کنند.

برادران و خواهران عزیز! تفاوت عمده ای بین مجلس شورای اسلامی و همه پارلمانهای دنیا وجود دارد و آن، اسلامی بودن است. شوخی نیست؛ امروز صد و پنجاه سال است که برجسته ترین و شریف ترین عناصر سیاسی و دینی ملت ما پرچم حاکمیت اسلام را بلند کرده اند و پایش سینه زده اند و بسیاری در این راه جان دادند؛ امثال مدرّسها، آخوند خراسانیها و سید جمال الدینها. قضیه این طوری است. این، مربوط به امروز ما نیست که بگوییم دین و سیاست یکی است، عدّه ای هم بگویند یکی است؛ اما یک عدّه هم بگویند نه، خیلی هم یکی نیست! حرف امروز نیست؛ این حرف، صد و پنجاه سال ریشه دارد. پدر برجسته ترین زبندگان این کشور در راه مبارزه برای این فکر درآمد؛ هزاران جان پاک در این راه شهید شدند؛ مدرّس به آن عظمت سینه را برای این قضیه سپر کرد؛ اصلاً مشروطیت ایران برای همین پیش آمد، اگرچه بعد منحرفش کردند؛ عدّه ای بد و ناشیانه عمل کردند؛ عدّه ای هم متکی به قدرتهای خارجی زرنگی کردند و آن را از دست مردم قاپیدند؛ بعد هم که امام بزرگوار آمد، از اوّل حرکتش را بر این اساس قرار داد و ملت ایران هم این را خواستند و می خواهند. من به شما بگویم حتی ملتهای لائیکترین دولتهایی که امروز حول و حوش ما هستند، همین طورند - من حالا اسم آن کشورها را نمی آورم، خودتان در ذهنتان مجسم کنید - یعنی اگر شرایطی ایجاد شود، انسانی مثل امام و زمینه ای مثل آن روز در این کشورها به وجود آید و پرچمی بلند شود، همین ملتهایی که می بینید دولتهایشان دم از لائیک و لائیسیم می زنند و هر کس ذره ای علیه تفکر



سکولاریستی دم بزند یا حرکت کند، پدرش را در می آورند، دور این پرچم جمع خواهند شد. اسلام این است و این درست است و به صلاح ملت‌هاست؛ ملت‌ها این را می دانند. اگر امروز احکام اسلام در این مملکت اجرا شود؛ یعنی من و شما این توفیق را بیابیم که احکام اسلامی را اجرا کنیم، همه این گره‌ها و مشکلات باز و حل خواهد شد. ما هرچه عقب مانده ایم، به خاطر این است که در این زمینه‌ها یا کوتاهی کرده ایم یا نشده است. این فریاد صد و پنجاه سال است که در بین مسلمانان بلند است. مگر می شود از آن برگشت؟! حال مظهر این تلاش صد و پنجاه ساله که محصول خون هزاران جان پاک است - آنهایی که شهید شدند، آدم‌های معمولی نبودند که شهید شوند؛ مجاهدان، فداکاران، انسان‌های سرافراز، رشید و شجاعی بودند که وارد میدان شدند و جانشان را دادند - چیست؟ مجلس شورای اسلامی، دولت جمهوری اسلامی، نظام اسلامی. اینها، محصول این همه تلاش است. فرق مجلس شورای اسلامی با سایر پارلمان‌های دنیا این است. معنای این که باید حکم و قانون منطبق بر اسلام باشد، همین است.

مشروعیت این نظام به تفکر اسلامی و به استواری بر پایه اسلام است؛ مشروعیت مجلس و رهبری هم بر همین اساس است. امام یک وقت فرمود: «اگر من هم از اسلام روی برگردانم، مردم مرا کنار می گذارند.» راست هم می گفت. مردم امام را به اسلام شناختند؛ به خاطر فداکاری و عظمت او در راه اسلام دنبالش راه افتادند، که همه ما، بنده و شما هم همین طور هستیم. اگر ما از این راه منصرف و منحرف شویم، خودمان ضرر می کنیم؛ اما این حرکت و جریان راه افتاده و متوقف شدنی نیست. حقیقتاً نظام اسلامی به ما و امثال من و شما وابسته نیست. امام یک وقت می فرمود: «نظام اسلامی به من وابسته نیست!» ما واقعاً تعجب می کردیم، چون امام خالق این انقلاب و در واقع پدیدآورنده این نظام بود و واقعاً تفکیک بین بقای امام و بقای نظام هم برای ما مشکل بود؛ اما امام قرص و محکم می گفت نخیر، نظام اسلامی به من وابسته نیست. حالا وقتی امام با آن عظمت، وجودش ملازم با وجود نظام نباشد و با نبودن او این مردم انقلاب و اسلام را حفظ کنند، دیگر امثال من چه جای حرف زدن دارند که بگوییم اسلام و نظام به من وابسته است! نه؛ صدها نفر از قبیل ما باید قربان اسلام شویم؛ جانمان، مالمان، آبرویمان را بدهیم تا نظام اسلامی بماند و پایه‌های آن استوار شود. آنچه را که دشمن هدف گرفته، این است؛ باید به این موضوع توجه داشت. دشمن، سیاسی و سیاستمدار است؛ مغز طراح سیاسی دارد، فکر می کند که چه کار باید بکند. یکی از طراح‌ها این است که حرف آخر را اول نزنند؛ آرام آرام و بتدریج طلبکاری ایجاد نمایند و طرف مقابل را وادار به عقب نشینی کنند. به مجردی که عقب نشینی کردید، طلبکاری دیگری شروع خواهد شد. حالا بعضی‌ها می گویند چیزی بدهیم، چیزی بگیریم! بدهیمش درست است، بگیریمش درست نیست؛ هیچ چیز نخواهند داد. شعارهایی را درست می کنند؛ ایران را در محور شرارت گذاشته اند. فلان کارها را بکنیم تا ما را از محور شرارت بردارند! این شد حرف؟! غلط کردند گذاشتند که حالا بخواهند بردارند. دوباره و هر وقت لازم شد، ما را در محور شرارت می گذارند. اگر قرار است قدرتی این امکان و توان را پیدا کند که اخم‌هایش را در هم بکشد و بگوید من قوی هستم و می زنم و می برم و می بندم؛ حواستان جمع باشد، انسان جا بخورد، این جا خوردن، حدّ یقف ندارد؛ شما این سنگ را عقب می نشینید، فرض کنید فلان الحاقیه را قبول می کنید، بعد یک مطالبه دیگری را مطرح می کنند: فلان دولت غیرقانونی را به رسمیت بشناسید! باز همان فشارها و همان تهدیدها. به مجردی که فلان دولت غیرقانونی را به رسمیت شناختید، باز یک درخواست دیگر مطرح می شود: اسم اسلام را از قانون اساسیتان بردارید! شما باید ذره ذره عقب بنشینید؛ این حدّ یقفی ندارد. من این موضوع را بارها به بعضی از مسؤولانی که دچار وسوسه و واهمه‌هایی بودند، گفته ام که حدّ یقف فشار آمریکا کجاست؛ آن را مشخص کنید، که اگر به آن جا رسیدیم، دیگر بعد از آن هیچ فشاری علیه ما نخواهد بود. من عرض کنم حدّ یقف کجاست؟ آن جایی است که شما - که چنین حقی را نه شما دارید، نه من - از طرف ملت ایران اعلام کنید که ما اسلام، جمهوری اسلامی و حکومت مردمی را نمی خواهیم؛ هر کسی که شما مصلحت می دانید، بیاید در این مملکت حکومت کند! این حدّ یقف است؛ اول اسارت مملکت. مگر می توانیم؟



من و شما مگر می توانیم مملکت را به دست دشمن بدهیم؟ مگر ما چنین حقی داریم؟ این ملت ما را برای این سر کار نیاورد.

به نظر من در امکانات و اقتدار دشمن مبالغه می شود. نه این که بنده خبر ندارم؛ نه، من از اغلب شما از امکاناتی که دارند و وسایلی که می سازند، بیشتر اطلاع دارم، چون این جا مرکز سیل اطلاعات گوناگون از جاهای دیگر است و ما می دانیم در دنیا چه خبر است. سلاح و تجهیزات و ابزارهای جاسوسی و ابزارهای اطلاعاتی و ... برای ایجاد سیطره یک قدرت بر ملتی که بخواهد بایستد، کافی نیست. لذا می بینید که امروز در حرفهایشان می گویند که بایستی از درون با ایران برخورد کرد؛ باید اراده ها؛ اراده بر ایستادگی را سست کرد. اگر اراده یک ملت - که در اراده مسؤولینش تجسم و تجسد پیدا می کند - سست نشود، هیچ کاری نمی توانند بکنند.

دشمنان فشار می آورند؛ سختی هست. برای استقلال و حفظ هویت یک ملت و شرمندگی نشدن در مقابل تاریخ، تحمل این سختیها لازم است. شما تصور کنید اگر شاه سلطان حسین صفوی به جای این که دروازه های اصفهان را بر روی مهاجمان می گشود - بعد از ورود مهاجمان هم خودش به دست خودش تاج شاهی را روی سرشان می گذاشت - فکر می کرد که اگر به فکر خودم هستم، یک جان بیشتر ندارم و این قدر هم عمر کرده ام، مگر دیگر چقدر عمر خواهم کرد؟ اگر به فکر مردم هستم، که در صورت تسلیم کردن شهر اصفهان، بلایی بر سر مردم خواهد آمد که از بلایی که در صورت جنگیدن با مهاجمان بر سرشان می آید، کمتر نیست، هرگز شهر را تسلیم نمی کرد. تاریخ اصفهان را نگاه کنید و ببینید بعد از آن که مهاجمان وارد اصفهان، کاشان، مناطق مرکزی ایران، فارس و مناطق دیگر شدند، چه بلایی بر سر این مردم آوردند و چه کشتاری بعد از تسلیم شدن مردم کردند! مهاجمان نگفتند که چون خودتان تسلیم شدید، پاداشتان این است که همه تان در امن و امان زندگی کنید. امروز هم همین طور است. امروز هم شما ببینید

در عراق با مردم چه می کنند! هر جایی که اینها سیطره پیدا کنند، کارشان همین است. اگر شاه سلطان حسین این گونه فکر کرده بود که یک جان که ارزشی ندارد، هزار جان را انسان برای حاکمیت اسلام، رضای خدا و سربلندی مردم فدا می کند و آن بلایی که قرار است در صورت تسلیم من بر سر مردم بیاید، سخت تر و توأم با ذلت است، اما آن بلایی که در صورت مقاومت پیش می آید، دست کم بدون ذلت است، وارد میدان جنگ می شد و می جنگید. بنده به دلیل اراده ایستادگی در مردم، احتمال قوی ام این است که اصفهان به دست مهاجمان نمی افتاد. البته خیلی از سرداران و مسؤولان خائن و ضعیف بودند؛ اما مردم آماده. او باید به میان مردم می رفت و مبارزه می کرد. مسأله تاریخ و مسؤولیت مسؤولان حکومتی و دولتی، اعم از قوه مقننه، قضاییه و قوه مجریه که همه جزو این مجموعه هستند و این بار سنگین بر دوش آنهاست، این است.

امروز مسؤولیت من و شما خیلی خطیر است. بایستی با عقل، تدبیر و همراه با توکل به خدا و شجاعت، نه با جبن، راه را طی کرد. اولین کار، استحکام داخلی است. نباید بگذارید این مباحثات و بگومگوها به مقابله و مواجهه و تخاصم تبدیل شود؛ این تنها توصیه من به شماست. گفتن و شنودن و اعتراض کردن، هیچ اشکالی ندارد. افرادی از اعتراض کردن بدشان می آید که یا متکبران یا پشتوانه مردمی ندارند؛ می ترسند؛ دلشان می لرزد. اگر کسی اهل تکبر نباشد - که خدای متعال را شکر می کنیم که این آلودگی را در ما قرار نداده - و متکی به حمایت مردم باشد، به هیچ وجه از این گفتن و شنیدن ناراحت نمی شود؛ اما مراقب باشید که از این گفت و شنودها، دشمن همان چیز را که می خواهد وانمود کند، به دست نیاورد. امروز یکی از مهمترین شگردهای دشمن این است که بگوید در داخل نظام جمهوری اسلامی دو دستگی است و این دو دسته با هم بدند. دو صدایی و چند صدایی که شما می گویند و بنده هم معتقدم، نمی گوید. بحث چند صدایی نیست؛ چند صدایی همه جا هست. می گوید مخاصمه و دشمنی؛ یعنی فرض می کند یک گروه، گروه دیگر را می خواهد نابود کند! این گونه تصویر می کند. نگذارید این



تصویر سازی مطلوب دشمن تحقق پیدا کند؛ این را مراقب باشید. بحث و مجادله و مباحثه و گفتگو را طلبگی انجام دهید. امام هم مکرر به ما می فرمود. واقعیت هم همین است که در محیطهای طلبگی، گاهی دو طلبه دعا و جنجال می کنند؛ عصبانی می شوند، اما وقتی مباحثه تمام می شود، با یکدیگر ناهار و چایی می خورند و «لم یکن شیئاً مذکوراً!» حرفهایشان را می زنند، اما بینشان دشمنی و شکاف ایجاد نمی شود. در بحث، منطق و استدلال باشد، چهارچوب هم چهارچوب قانون است. قانون هم در درجه اول، قانون اساسی است. این چهارچوب را رعایت کنید. بنده آن روز هم به جوانان دانشجو گفتم که قانون آمده تا جای صدای کلفت را بگیرد؛ کسی با صدای کلفت در هر موضعی که هست، بگوید این طور باید بشود! خیال هم نکنید که استبداد و دیکتاتوری و صدای کلفت و افزون طلبی، مخصوص کسانی است که در رأس نظامند؛ نخیر، در بدنه نظام هم چنین چیزهایی وجود دارد و همه جایش هم بد است. خوی پادشاهی، خوی استبداد در همه جا بد است؛ در هر جا زشت است؛ به هر شکلی که باشد، بد است. قانون آمده جلو این مسائل را بگیرد. بر طبق قانون و در چهارچوب آن باید حرف زده و عمل و رفتار شود و حلّ و فصل هم به وسیله قانون صورت گیرد. این بهترین معیار وحدت است؛ انگیزه های دیگر را کنار بگذارند. امروز روزی نیست که اگر از این وظیفه حفظ استحکام داخلی عدول کنیم و آن را پشت سر بیندازیم، خدای متعال و مردم و تاریخ بر ما ببخشایند؛ امروز روزی نیست که بشود این وظیفه را ندیده گرفت؛ باید هوشیار بود. نباید در نیروی دشمن مبالغه کرد و نباید هم دشمنی و کید او را نادیده گرفت؛ باید مراقب بود. امیرالمؤمنین فرمود: «والله لا اکون کالضبع تنام علی طول اللدم». معروف است بین عربها که کفتار را وقتی می خواهند صید کنند، پایکوبی می کنند و آهنگی می خوانند که خواب آور است. کفتار را با آهنگی در لانه اش می خوابانند و وقتی خوابید، به سراغش می روند. حضرت امیرالمؤمنین می فرماید: «والله لا اکون کالضبع» من آن کفتاری نیستم که مرا با پایکوبی آوازه خوانی بخوابانند و هر کار می خواهند، بکنند.

ان شاءالله موفق و مؤید باشید. امیدواریم که خدای متعال از ما و شما راضی باشد و شما هم در همین يك سال که جناب آقای کرّوبی گفتند این آخرین دیدار ماست - البته آخرین دیدار ما با مجلس ششم، اما ان شاءالله آخرین دیدار ما با شما نخواهد بود - همه تان موفق باشید. این يك سال را هم قدر بدانید. در این يك سال هم خیلی کار می شود کرد و آن مسأله ای که امروز در زمینه مسائل مردمی و به مناسبت خدمت رسانی خوب است دوباره عرض کنم، مسأله گرانی است. چون بالاخره مسؤولیتهایمان را باید بشناسیم و چون بودجه چندین هزار میلیاردی کشور را شما می بندید، دولت هم مصرف می کند و نظارت بر دولت هم به عهده شماست، مراقب باشید و واقعاً در همین کمیسیونهایی که جناب آقای کرّوبی اشاره کردند، بنشینید و راهی را پیدا کنید تا بلکه فرّجی برای مردم در این زمینه به وجود آید.

والسلام علیکم ورحمةالله و برکاته